تعلیقات ابن عتائقی بر تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی:
مباحث تفسیری و فقهی

نوشته: کمال‌الدین عبدالرحمان، ابن عتائقی (قرن هشتم)
تصحیح و مقدّمه: محمّد کاظم بهنیا*

چکیده: ابن‌عتائقی حلّی (متوفی ۷۸۶ هجری)، از دانشمندان قرن هشتم حِلّه و صاحب آثار فراوانی است که بیشتر آنها تاکنون چاپ نشده است. یکی از آثار چاپ نشدهٔ او خلاصه‌ای است که از تفسیر علیّ‌بن ابراهیم قمی (دانشمند شیعی قرن چهارم هجری) فراهم آورده و نزدیک به یکصد و پنجاه مورد تعلیقه بر این تلخیص افزوده است. در این گفتار، ۵۶ تعلیقهٔ ابن‌عتائقی در مباحث تفسیری و ۱۷ تعلیقهٔ او در مباحث فقهی تفسیر قمی، براساس دو نسخهٔ خطی از کتاب ابن‌عتائقی آمده است.

کلید واژه: تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی (کتاب) / قمی، علی‌بن ابراهیم

---

*. دانشجوی دوره دکترای دانشگاه علوم اسلامی، لندن.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

(قرن چهارم) / شیعه، تفسیر مأثور / ابن‌عتائقی حلی، عبدالرحمان (قرن هشتم) / تفسیر قمی، مباحث تفسیری / تفسیر قمی، مباحث فقهی / فقه امامیّه.

مقدّمه

عبدالرحمان‌بن محمّدبن ابراهیم معروف به ابن‌العتائقی، ملقّب به کمال‌الدین، از فقها و دانشمندان و اطبای نامبردار شیعهٔ امامیه در قرن هشتم و از معاصران شهید اول (درگذشتهٔ ۷۸۶ هـ ق) است.

ابن‌عتائقی از مردم شهر حلّه و منسوب به «العتائق» واقع در مشرق آن شهر بوده است.

صاحب روضات الجنات می‌نویسد: ابن‌عتائقی، از جماعتی از علمای عصر، مانند شیخ نجم‌الدین جعفر الزهدری روایت کرده و علمایی چون سیّد بهاءالدین علی‌بن عبدالحمید نجفی صاحب کتاب «الدّرّ النضید» از او روایت کرده‌اند.

کتب تراجم از این عالم مفسّر چنین یاد کرده‌اند: وی دانشمندی محقّق، باریک‌بین و فقیهی عالی مقدار از طبقه و عصر شهید اوّل یا همعصر با برخی از شاگردان شهید بود.[1]

از زندگانی او اطلاع فراوانی در دست نیست، همین‌قدر نوشته‌اند که عمری دراز یافته است. خیّرالدین زرکلی می‌نویسد: ابن‌عتائقی در ۶۹۹ هـ ق، در شهر حلّه در عراق به‌دنیا آمد و در همان شهر، دانش آموخت و از سال ۷۴۶ هـ ق قریب به بیست سال از آن شهر، غائب گشت و در ایران و دیگر بلاد سیاحت کرد و بیشتر این مدت را در اصفهان ماند، سپس به عراق بازگشت و در نجف اشرف رحل اقامت افکند و

۱. الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۳۲ ؛ ریحانةالأدب، ج ۶، ص ۸۱ ؛ الفوائد الرضویة، ص ۲۲۷ ؛ الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۳۵۴ ؛ هدیةالعارفین، ج ۱، ص ۵۲۸ ؛ الأعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۳۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

در ۷۹۰ هـ ق درگذشت.

وی آثار متعددی از خود به جای گذاشته است؛ از جمله تلخیص تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی که در قرن هشتم نوشته و هنوز چاپ نشده است.[1] نگارنده، عکس سه نسخهٔ خطی از این کتاب را در اختیار دارد، وکتاب را براساس آنها برای چاپ، آماده کرده است. این تلخیص، بسیار عالِمانه انجام شده و بدین روی ـ علاوه بر قدمت آن ـ ارزش زیادی دارد. ابن عتائقی ضمن این تلخیص، نزدیک به یکصد و پنجاه تعلیقهٔ ارزشمند به آن افزوده است. این تعلیقات، در شمار نخستین مواردِ یافت شده است که تفسیر قمی را محورِ بحث و نظر قرار داده و بدین روی، از ارزش خاصّی برخوردار است، به ویژه با توجّه به جامعیّت این عالم شیعی که از گوناگونیِ آرای عالمانهٔ او هویداست. آنچه که ابن عتائقی در آن موضوعات اظهارنظر کرده است عبارت‌اند از: ۱- تفسیر، ۲- فقه، ۳-کلام، ۴- علوم قرآنی، ۵- اسباب نزول، ۶-قرائات، ۷-رجال، ۸- ادبیات عرب، ۹- لغت، ۱۰- تاریخ، ۱۱- منطق، ۱۲-نجوم.

این مقاله بر آن است که تعلیقه‌های ابن عتائقی بر تفسیر قمی را در باب نکات تفسیری و فقهی عرضه کند. دیگر تعلیقات او در گفتاری دیگر ارائه خواهد شد، انشاء الله.

در هر مورد، ابتدا کلام جناب علی‌بن ابراهیم و نشانیِ آن به عنوان «متن» و تعلیقهٔ ابن‌عتائقی با عنوان «اقول» نقل می‌شود.

البته در برخی موارد، تعلیقهٔ ابن‌عتائقی، بر متن آیه ـ یا به عبارت بهتر، تفسیر آیه ـ است. نکتهٔ مهمّ دیگر آن‌که متن نسخه قمی که مورد استفادهٔ ابن‌عتائقی بوده، با متن چاپیِ فعلی، در برخی موارد، اندک تفاوت‌هایی دارد. در این‌گونه موارد، نسخهٔ

۱. ابن عتائقی در حاشیهٔ خود بر کلام قمی ذیل آیهٔ ۳ سورهٔ نور، تصریح می‌کند که در سال ۷۳۷ به نگارش آن اشتغال داشته است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

ابن‌عتائقی را مبنای خود گرفتیم نه نسخهٔ چاپی موجود را. و برای رعایت اختصار، از ذکر اختلاف‌ها خودداری شد.

این تفسیر ان شاء الله به‌زودی به زیور طبع آراسته می‌شود.

۱. مباحث تفسیری

۱ـ۱ـ قوله: ﴿فَابْعَثُوا حَكَماً﴾ (النساء (۴) / ۳۵) الآية. قال: الحكمان لايحكمان إلّا برضى الفريقين ﴿وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبىٰ﴾ (النساء (۴) / ۳۶) ؛ يعني صاحبك الأقرب.

﴿وَ الْجارِ الْجُنُبِ﴾ (النساء (۴) / ۳۶) ؛ يعني جار الجنب.

أقول: الحق أنه الجار البعيد و الصاحب بالجنب؛ يعني صاحبك في السفر.

أقول: و قيل: الزوجة و هو الحق و ابن السبيل؛ يعني أبناء الطريق الذي يستغيثون بك في الطريق و ما ملكت أيمانكم؛ يعني الأهل و الخادم.

۱ـ۲ـ ...و جاء جبرئيل إلى رسول‌الله فأخذ بيده و أخرجه و هو يقرأ: ﴿وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا﴾ (يس (۳۶) / ۹) الآية و مضى و قال له جبرئيل: خذ ناحية ثور، و هو جبل على طريق منى، له سنام كسنام الثور. فمرّ رسول‌الله، فلقيه أبوبكر في الطريق، فأخذ بيده و مرّ به. فلما انتهى إلى ثور و دخل الغار و هما فاران متلاصقان، فدخل رسول‌الله و أخذ أبوبكر. فلما أصبحت قريش و أضاء الصبح، وثبوا إلى الحجرة و قصدوا الفراش، فوثب عليّ في وجوههم و قال: ما شأنكم؟ فقالوا: أين محمّد؟ قال: خرج عنكم، ألستم قلتم أخرج عنا، فاقبلوا عليه يضربونه و قالوا: كنت تخدعنا منذ الليلة. (تفسير قمى، ذيل آية ۳۰ سورهٔ انفال)

أقول: فيه نظر فإنهم هابوه و خرجوا، و لم‌يقل أحد من المفسرين الشيعة و السنة إنهم ضربوه، بل قال بعضهم: أنه حمل عليهم حتّى آخرهم و الله أعلم.

۱ـ۳ـ قوله: ﴿وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ﴾ (يونس (۱۰) / ۱۱)

أقول: معناها إن الإنسان قد يدعوا على نفسه و أعزته حال جرده، فلو أجاب الله

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

دعائه، هلك أو أهلك ولده أو من دعا عليه من أعزته.

۱ـ۴ـ ﴿وَ مَنْ كٰانَ فِي هٰذِهِ أَعْمىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾ (الإسراء (۱۷) / ۷۲)

أقول: الآية أعم من ذلك؛ فإن كلّ من كان في الدنيا ضالّاً جاهلاً فيه رذيلة، كان في الآخر كذلك. و من كان معتقد الحق متّصفاً بالفضائل، كان في الآخرة كذلك.

۱ـ۵ـ عن الصادق‌علیه‌السلام قال: لما كان يوم الفتح أخرج رسول‌الله أصنام المسجد، و كان منها صنم على المروة؛ فطلبت قريش إلى رسول‌الله أن يتركه، فكاد يستحيي و يتركه، ثمّ أمر بكسره.

أقول: كسر الأصنام كما فعله إبراهيم‌علیه‌السلام.

۱ـ۶ـ متن: ﴿قل كلّ يعمل على شاكلته﴾ (الإسراء (۱۷) / ۸۴)

أقول: قوله: ﴿عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ﴾ ؛ أي على طبيعته و خليقته من الشكل، فقال: ليست على شكل و شاكلتي و قيل: على طريقته. قال: هو الملكوت.

أقول: إن من العالم عٰالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ ؛ فعالم الشهادة هو بالمحسوسات و عالم الغيب هو بالمجردات و هو قوله: ﴿أَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ﴾ (الأعراف (۷) / ۵۴)؛ أي عالم الأجسام و عالم العقول و النفوس و الروح و هي النفس الناطقة.

۱ـ۷ـ قوله: عن الصادق‌علیه‌السلام قال: ذلك الكنز لوح من ذهب، مكتوب فيه: بسم الله الرحمٰن الرحيم، لا إله إلّا الله، محمّد رسول‌الله، عجبت لمن يعلم أن الموت حق كيف يفرح. (تفسير قمى، ذيل آية ۸۲ سورهٔ كهف)

أقول: الأولياء يفرحون بالموت سلامة، يلقى العبد ربه و به يدخلن الجنة و به يخلص من التكاليف. و قد صحف الزهراء‌علیهاالسلام لما أخبرها أبوها أنها أوّل أهل‌بيته لحوقاً به. و أميرالمؤمنين‌علیه‌السلام كان يتمنّى الموت و يقول: متى يبعث أشقاها؟

۱ـ۸ـ قوله: ﴿إِنّٰا مَكَّنّٰا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنٰاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً فَأَتْبَعَ سَبَباً﴾ (الكهف (۱۸) / ۸۴ و ۸۵)؛ أي دليلاً.

۱ـ۹ـ قال الله: ﴿وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً إِنّٰا مَكَّنّٰا لَهُ فِي

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

﴿الْأَرْضِ وَ آتَيْنٰاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً﴾ (الكهف (١٨) / ٨٣ـ٨٤)

فقال: لا نبي و لا ملك، لكنه عبد أحب الله فأحبه و نصح لله فنصح الله له. بعثه إلى قوم فضربوه على قرنه الأيمن، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب، ثم بعثه الثانية، فضربوه على قرنه الأيسر، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب. و مكن الله له في الأرض و فيكم مثله؛ يعني نفسه عليه السلام.

أقول: لأنه قد ضربه عمروبن ودٍ على رأسه، و ضربه ابن‌ملجم في مكان ضربة عمرو بعينها ﴿حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ﴾ (الكهف (١٨) / ٨٦)؛ و وجد عندها قوماً، فدخل الظلمات و أمره أن يتبع عمد من نور، و هو قوله: ﴿فَأَتْبَعَ سَبَباً حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ﴾ (الكهف (١٨) / ٨٥ـ٨٦)

١ـ١٠ـ قوله: ﴿أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً﴾ (الكهف (١٨) / ٩٥)؛ أمرهم أن‌يأتوا بالحديد، فأتوا به، فوضعوه بين الصدفين حتّى سووا بينهما؛ ثم أمرهم أن‌يأتوا بالنار، فينفخوا تحت الحديد حتّى صار الحديد مثل النار؛ ثم صب عليه القطر و هو الصفر حتّى سده.

أقول: و قيل: الرصاص و هذا شبه.

١ـ١١ـ قوله: ﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ (مريم (١٩) / ٣٩)؛ يوم الموت.

أقول: و روي يوم يذبح الموت، يقال لأهل الجنة: خلود بلا موت أبداً و لأهل النار: خلود بلاموت أبداً؛ أي قضي على أهل الجنة الخلود فيها و على أهل النار الخلود فيها.

١ـ١٢ـ قوله: ﴿وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّٰ وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا﴾ (مريم (١٩) / ٧١)؛ منسوخ بقوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنىٰ﴾ (الأنبياء (٢١) / ١٠١) الآية.

و سأل الحسين‌بن أبى العلاء الصادق عليه السلام عنها، فقال: أما إنه ليس الدخول، و لكنه مثل قول الإنسان: «وردت ماء بني‌فلان» و لم‌يدخل فيه.

أقول: الدخول هنا الإشراف على الشيء لا الدخول فيه.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

١ـ١٣ـ ﴿حَتّٰى إِذٰا رَأَوْا مٰا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذٰابَ وَ إِمَّا السّٰاعَةَ﴾ (مريم (١٩) / ٧٥)؛ العذاب: القتل و الساعة: الموت.

١ـ١٤ـ مثل التي ﴿نَقَضَتْ غَزْلَهٰا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكٰاثاً﴾ (النحل (١٦) / ٩٢)

أقول: هي امرأة من قريش كانت تقول مع جوارها. فإذا فرغت، نقضت ما غزلته؛ أي: لاتنقضوا عهده عبد أن أخذ الرسول عليكم.

١ـ١٥ـ ﴿مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ﴾ (طه (٢٠) / ٢)

عن أبي‌جعفر عليه السلام قال: كان رسول‌الله صلى الله عليه وآله إذا صلى يقوم على أصابع رجليه حتى تدمى.

أقول: القيام ـ و إن طال ـ لايوجب أن‌يدمى الرجل، بل يورمها لما نزل إليها من المواد؛ فأنزل الله: يا محمد، طه؛ يعني الأرض.

١ـ١٦ـ قوله: ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِأُولِي النُّهىٰ﴾ (طه (٢٠) / ٥٤)

أقول: النُّهىٰ: العقل، و ليس من الإنتهاء.

١ـ١٧ـ قال هشام: وددت أنك فعلت. فلقي الأبرش أباجعفر عليه السلام فقال: أخبرني عن قول الله: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمٰاوٰاتِ﴾ (الأنبياء (٢١) / ٣٠) الآية؛ فقال أبوجعفر عليه السلام: هو كما وصف نفسه. كان عرشه على الماء و السماء على الهواء و الهواء لايجد، و لم‌يكن يومئذٍ خلق غيرهما، و الماء يومئذ عذب فرات. فلما أراد أن‌يخلق الأرض، أمر الرياح ضربت متن الماء حتّى صار مرجاً. ثم أزبد فصار زبداً واحداً، فجمعه في موضع البيت. ثم جعله جبلاً من زبد. ثم دحا الأرض من تحته، فقال: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّٰاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبٰارَكاً وَ هُدىً لِلْعٰالَمِينَ﴾ (آل‌عمران (٣) / ٩٦)؛ ثم مكث الرب تعالى ما شاء.

فلما أراد أن‌يخلق السماء، أمر الرياح فضربت البحر حتّى أزبد. فخرج ذلك الزبد و الموج من وسطه دخان من غير نار. فخلق منه السماء أمر و جعل فيها البروج و النجوم و منازل الشمس و القمر و أجراها في الفلك. و كانت السماء

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

خضراء و كانت الأرض غبراء و كانتا من مرتوقتين أي لى لهما أبواب، و الأرض أبوابها النبت و لم‌تمطر السماء عليها، ففتق السماء بالمطر و فتق الأرض بالنبات، فقال الأبرش: لا و الله ما خبّرني بمثل هذا أحد فأعاده و كان الأبرش ملحداً، فقال: و أنا أشهد أنك نبي ثلاث مرات.

أقول: هذا كفرٌ من الأبرش، و لابدّ من أن‌يكون الإمام أنكر ذلك و حكمه بارتداده و معه هذا ففي هذا. التفسير نظر ظاهر، فلنتأمل. فإن كان هذا قد قاله الإمام فهو مؤوّل به لايوافق المعقول، فلابد من التأويل.

۱ـ۱۸ـ قوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنىٰ أُولٰئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُونَ لاٰيَسْمَعُونَ حَسِيسَهٰا﴾ (الأنبياء (۲۱) / ۱۰۱ و ۱۰۲)؛ أي صوتها. ناسخة لقوله: ﴿وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّٰ وٰارِدُهٰا﴾ (مريم (۱۹) / ۷۱) الآية.

أقول: الحق إن الورود، الإشراف لا الدخول.

۱ـ۱۹ـ ﴿وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِيٍّ إِلاّٰ إِذٰا تَمَنّٰى أَلْقَى الشَّيْطٰانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ، فَيَنْسَخُ اللّٰهُ مٰا يُلْقِي الشَّيْطٰانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ آيٰاتِهِ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (الحج (۲۲) / ۵۲)

أقول: إمّا أن يريد بالتمني التلاوة أو تمني القلب. فإذا أراد التلاوة، كان المعنى: إن من أرسل من قبلك كان إذا تلا ما يؤديه إلى قوم حرّفوه، كما فعلت اليهود. و أضاف ذلك إلا الشيطان لأنه يوسوسه و غروره. و إن كان المراد بتمني القلب، كان المراد إن الشيطان كان متى تمنّى عليه السلام فإنه نقض ما يتمناه، يوسوس إليه بالباطل و يحدثه بالمعاصي و إنه تعالى ينسخ ذلك و يبطله. و الأحاديث المروية في هذا الباب فلانلتفت إليها، لأنها مخالفة للعقل و النقل.

۱ـ۲۰ـ قوله: ﴿لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ﴾ (الحج (۲۲) / ۴۰). قال: القصور.

أقول: الصلوات هي كنائس اليهود و كأنها هي المعينة بالقصور هنا.

۱ـ۲۱ـ قوله: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنّٰاهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (الحج (۲۲) / ۴۱) الآية؛ معطوفة على قوله: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقٰاتَلُونَ﴾ (الحج (۲۲) / ۳۹)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

١ـ٢٢ـ قوله: ﴿فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ﴾ (الحج (٢٢) / ٤٤)؛ أي: صبرت عليهم ثم أخذتهم.

١ـ٢٣ـ قوله: ﴿وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ﴾ (النور (٢٤) / ٤١)؛ يعني صافات في الأرض.

أقول: المفهوم صافات في الهواء لاتسقط إلى الأرض إلّا بإرادتهن. و بذلك قوله: ﴿مَا يُمْسِكُهُنَّ﴾ (الملك (٦٧) / ١٩) الآية، و هو يدلّ على القدرات الباهرة و الحكمة القاهرة.

١ـ٢٤ـ قوله: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾ (النور (٢٤) / ٦١). قال: هو سلامك على أهل البيت، ثم يردون عليك سلامك، فهو سلامك على نفسك.

أقول: هذا مثل قوله: ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (البقرة (٢) / ٥٤)؛ أي مثلكم في الدين، أي سلّموا على أمثالكم في الدين.

١ـ٢٥ـ قوله: ﴿فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (الشعراء / ٤). قال العالم عليه السلام: تخضع لها رقاب بني أمية.

أقول: و قال ابن‌عباس: قاتل نفسك و قال أبوزيد: تخرج نفسك.

١ـ٢٦ـ ﴿فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾ (النمل (٢٧) / ١٩ و ٢٠)

أقول: قال بلسان حالها، فإن النمل لايصوت و هنا سرّ ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ (الأنبياء (٢١) / ٧٩)؛ ﴿فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي﴾ (النمل (٢٧) / ١٩)؛ أي قوّني. و غاب الهدهد من بين الطير، فوقعت الشمس من موضع الهدهد في حجر سليمان، فرفع رأسه فلم‌يره، و قال ما حكاه الله عنه: ﴿وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ﴾ (النمل (٢٧) / ٢٠) الآية.

١ـ٢٧ـ ﴿وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ (القصص (٢٨) / ٦)؛ يعني من موسى. فلما قال منهم، علمنا أنه عنى آل‌محمّد.

أقول: فهم أي من قوم موسى. و سياق الآية تدل على أنها في موسى و قومه،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

لكن يقاس عليهم آل‌محمّد، حذو النعل بالنعل إذ أمكن الله لهم في الأرض. و أما قوله: ﴿وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا﴾ (القصص (۲۸) / ۶)؛ يعني الذين غصبوا آل‌محمد حقوقهم. و هو مثل قول أميرالمؤمنين‌عليه‌السلام في خطبته يوم بويع له: «ألا و قد أهلك الله فرعون و هامان و خسف بقارون»، ثم رجع إلى قصة موسى، لأن القرآن منقطع عطوف. و إنما أخبر الله رسوله إن ذريتك يصيبهم من الفتن في آخر الزمان و الشدائد كما أصاب موسى و بني‌إسرائيل من فرعون، ثم يظهر الله أمرهم على يدي رجل من أهل‌بيتك، يكون قصته كقصة موسى؛ و يكون بين الناس لايعرف حتّى يأذن الله له، و هو قوله: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقٰاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا﴾ (الحج (۲۲) / ۳۹) الآية.

۱ـ۲۸ـ قوله: ﴿مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نٰاراً﴾ (يس (۳۶) / ۸۰). قال: المرخ و العقار.

أقول: النار تقدح من الشجر و الحديد و غير ذلك. و المرخ و العقار يخرج إلينا منها أسرع. و لهذا قالت العرب في المثل: في كل شجر نار ستمجد المرخ و العقار. و اعلم إن النار ليس كامنة في الشجر و تخرج بالقدح، و إلّا كان تحترق النعم بل الهواء ينقلب ناراً بالحركة و الإنتقال.

۱ـ۲۹ـ قوله: ﴿لاٰ فِيهٰا غَوْلٌ﴾ (الصافات (۳۷) / ۴۷)؛ أي فساد. ﴿يُنْزَفُونَ﴾ (الصافات (۳۷) / ۴۷)؛ أي يطردون منها.

أقول: الغول: ذهاب العقل. و ينزفون: تزول عقولهم، يقال: نزف الرجل إذا ذهب عقله، و يقال للسكران: نزيف و منزوف، و أنزف الرجل إذا ذهب شرابه و نفد و إذا ذهب عقله، قال الشاعر:

لعمري لئن أنزفتُم أو صحوتُم لبئس الندامى كنتمُ، آلَ أبجرا

۱ـ۳۰ـ قوله: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ (الصافات (۳۷) / ۸۹). قال الصادق‌عليه‌السلام: ما كان سقيماً و لاكذب، و إنما عنى قيماً في دينكم مرتاباً.

أقول: المعنى إني سقيم، لأنّ الأنسان لابدّ أن يسقم و أقله سقم الموت.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۱ـ۳۱ـ(ذيل آية ۴۱ من سورة ص) قال: فأخذ [ايوب] التراب، فجعله في فيه. ثم قال: لك العتبى يارب لك العتبى، أنت إنك فعلت ذاك بي، أنت فعلت. فأنزل الله عليه ملكاً فركض موضعه برجله، فخرج الماء، فغسله بذلك الماء، فعاد أحسن ما كان و أطرى، و أنبت الله عليه روضة خضراء، و ردّ عليه أهله و ولده و ماله و زرعه. و قعد معه الملك يحدثه و يؤنسه، فأقبلت امراته و معها الكسر. فلما انتهت إلى الموضع تغيّر و إذا برجلين جالسين، فبكت و قالت: يا أيوب! ما دهاك؟ فناداها أيوب، فأقبلت. فلما رأته سجدت لله. فرأى ذؤابتها مقطوعة. و ذلك أنها سألت قوماً أن يعطوها ما تحمله إلى أيوب من الطعام، و كانت حسنة الذؤابة. فقالوا لها: تبيعينا ذؤابتك حتّى نعطيك، فقطعتها و دفعتها إليهم و أخذت منهم طعاماً لأيوب. فلما رآها أيوب مقطوعة، غضب عليها و حلف أن‌يضربها مائة قضيب. فأخبرته بالسبب، فاغتم أيوب لذلك، فأوحى الله إليه: ﴿وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لاٰتَحْنَثْ﴾ (ص (۳۸) / ۴۴)؛ فأخذ مائة فضربها به ضربة واحدة، فخرج من يمينه.

أقول: ظاهر القرآن ليس فيه شيء بما يدلّ على أنّ أيوب عوقب بما نزل به من المضارّ و ليس في ظاهر الآية شيء مما ذكره علي‌بن إبراهيم. بل ذكر المفسرون أنه قال تعالى: ﴿أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطٰانُ بِنُصْبٍ وَ عَذٰابٍ﴾ (ص (۳۸) / ۴۱)؛ و النصب فيه لغتان: فتح النون و الصاد، و ضم النون و تسكين الصاد. و هو المضرة لاتختصّ بالعذاب. و قد يكون ذلك على سبيل الإختيار، و العذاب يجري مجرى المضرّة. فأما إضافة ذلك إلى الشيطان، فلأنّه كان بوسوسته. و لم‌يضف المرض و السقم إلى الشيطان، و إنما كان بوسوسته أيضاً إلى قومه أن تستقذروه و إن مرضه معدّ لهم. و كذا قوله في سورة الأنبياء: ﴿أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ﴾ (الأنبياء (۲۱) / ۸۳) الآية؛ فلا ظاهر لها يقتضي ما ذكره، لأنّ الضرّ قد يكون محنة كما يكون عقوبة. فما روي عن المفسرين في هذا الباب، لاينبغي أن‌يلتفت إليه، لأنّه يخالف للأصول أن الأنبياء لايجوز عليهم مثل ذلك.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۱ـ۳۲ـ قوله: ﴿وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ﴾ (ص (۳۸) / ۵۸) الآيات؛ هم بنوفلان، لأن إذا أحلّهم الله النار فألحقوا بالأولين قبلهم، فيقول المتقدمون: أهولاء لا مرحباً بهم إنهم صالوا النار، فيقول الآخرون: ﴿أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا فَبِئْسَ الْقَرارُ﴾ (ص (۳۸) / ۶۰)؛ أي أنتم بدأتهم بظلم آل‌محمّد و نحن تبعناكم، ثم تقول بنوفلان و بنو أمية: ربنا من قدّم لنا هذا فزده عذاباً ضعفاً في النار، يعنون فلاناً و فلاناً.

أقول: يريد بنوفلان، بني‌العباس. و قوله: فلاناً و فلاناً، يريد الأول و الثاني. قال: ثم يقولون في النار: ما لنا لانرى رجالاً كنا نعدّهم من الأشرار في الدنيا، و هم شيعة عليعليه‌السلام. و الدليل على ذلك قول الصادقعليه‌السلام: و الله إنكم في النار تُطلبون و في الجنة تُحبرون. ثم قال لنبيه: ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾ (ص (۳۸) / ۶۷ و ۶۸)؛ فهذا دليل على أن الآيات المتقدمات في أعدائه نزلت.

۱ـ۳۳ـ قوله: ﴿وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ (الزمر (۳۹) / ۶۸) الآية.

سئل عليبن الحسينعليهما‌السلام عن النفختين كم بينهما؟ قال: ما شاء الله ـ الى أن قالعليه‌السلام ـ : فيقول الله لإسرافيل: مت يا إسرافيل، فيموت، فيمكثون ما شاء الله، ثم يأمر الله السماوات فتمور، و يأمر الجبال فتشير، و يقعد عرشه على الماء، كما كان أول مرة مستقلاً بعظمته و قدرته.

أقول: كون عرشه على الماء مؤوّل، و إلّا فما الماء؟ فإن جميع الأرض و الماء عالم الكون و الفساد كله، لا نسبة له إلى عالم السماوات.

۱ـ۳۴ـ قوله: ﴿يَوْمَ التَّلاقِ﴾ (غافر (۴۰) / ۱۵). قال: يوم تلتقي أهل السماء و أهل الأرض ـ إلى أن قال: ـ يوم التغابن يوم يغبن أهل الجنة أهل النار، و يوم الحسرة يوم يؤتى بالموت فيذبح.

أقول: الموت عرض، فلايذبح ذبحاً حقيقياً، بل معناه ينقطع أسبابهم من دخولهم الجنة و بالعكس.

۱ـ۳۵ـ قوله: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر (۴۰) / ۶۰). قال الله: يستجيب للمؤمنين

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

الذين يوفون بعهده؛ و روي عن الصادق عليه السلام: إن الله يمنّ على عبده المؤمن يوم القيامة و يدنيه إليه حتّى يضع كفّه عليه ثم يعرفه ما أنعم به عليه.

أقول: يريد القرب و أما الكفّ فليس فيه كفّ، فإنه ليس بجسم، تعالى الله عن ذلك.

أقول: قوله: «حتى يضع كفّه عليه» يُؤَوّل، و إلّا لزم التجسيم.

١ـ٣٦ـ فإن الله يقول: ﴿لايَسْأَمُ الْإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ﴾ (فصلت (٤١) / ٤٩)؛ يعني لايفتر و لايمل.

أقول: الخير هنا هو المال و متاع الدنيا، بدليل قوله تعالى: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ﴾ (البقرة (٢) / ١٨٠)؛ أي: إن ترك مالاً.

١ـ٣٧ـ قال رجل لأبي جعفر عليه السلام: إنهم يحتجّون علينا بقوله: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لاتَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ﴾ (التوبة (٩) / ٤٠) على رسوله ألاترى. ﴿فَأَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ (التوبة (٩) / ٤٠)

أقول: ليس فيها فضيلة لأبي بكر لأن الصاحب قد يكون حماراً. قال: [الشاعر]

إن الحمار مع الحمار مطية فإذا خلوت به فبئس الصاحب

و قوله: ﴿لاتَحْزَنْ﴾ (التوبة (٩) / ٤٠) نهي، و النهي لايكون عن فضله الأخير و قوله: ﴿فَأَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ﴾ (الفتح (٤٨) / ٢٦). ألا ترى ﴿فَأَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ (التوبة (٩) / ٤٠) يعني على النبي فقط. و في مكان آخر: ﴿ثمّ أنزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين﴾ (التوبة (٩) / ٢٦). و هذه رذيلة أخرى لا فضيلة، و سياق الكلام يدلّ على ذلك. فهذه أكثر فضائله عندهم و ليست فضيلة في التحقيق، بلي هي رذيلة على ما لايخفى على منصف غير معاند.

١ـ٣٨ـ قوله: ﴿إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (الحجرات (٤٩) / ٦) الآية. قال: إن عائشة قالت لرسول‌الله: إن مارية يأتيها ابن عم لها و لطختها بالفاحشة، فغضب رسول‌الله و قال: إن كنت صادقة فاعلميني اذا دخل عليها ابن عمها. أخبرت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

رسول‌الله، فقالت: هو الآن عندها، فدعا رسول‌الله علياً عليه السلام فقال: خذ السيف. قال: وجدته عندها فاضرب عنقه فأخذ السيف فقال: يا رسول‌الله! اذا بعثتني في الأمر، أكون كالسفود المحماة، و في رواية أخرى: أكون كالحديدة المحماة في الزبر و أثبتت.

أقول: و في رواية مشهورة أما الغائب الحاضر يرى ما لايرى الحاضر الغائب. قال: بل الغائب الحاضر يرى ما لايرى الغائب.

١ـ٣٩ـ ﴿وَ الطُّورِ﴾ (الطور (٥٢) / ١) جبل؛ ﴿وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾ (الطور (٥٢) / ٤)؛ و هو في السماء الرابعة، يدخله كل يوم سبعون ألف ملك لايعودون إليه أبداً.

أقول: و قيل: يدخله كل يوم سبعون دحياً، مع كل دحياة سبعون ألفاً لايعودون إليه أبداً.

١ـ٤٠ـ قوله: ﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ﴾ (النجم (٥٣) / ٦). قال: ما بعث الله نبياً إلّا صاحب مرة سوداء صافية.

أقول: المراد القوة لا ما ذكر، فإنه إنحراف عن الإعتدال و أيضاً كل بدن فيه مرة سوداء صافية، و الفضيلة للدم لا لها.

١ـ٤١ـ قوله: ﴿وَ أَنَّ إِلىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهىٰ﴾ (النجم (٥٣) / ٤٢). قال: إذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا.

أقول: المعنى إلى ربك المعاد يوم القيامة.

١ـ٤٢ـ قوله: ﴿فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا﴾ (التغابن (٦٤) / ٨). قال: النور: الأئمة من الأوصياء. هم و الله نور السماوات و الأرض. و الله لنور الإمام في قلب المؤمن أنور من الشمس المضية في النهار، و يحجب نوره عمن يشاء، فتظلم قلوب المجرمين.

أقول: النور هنا القرآن، و يؤيده قوله: ﴿الَّذِي أَنْزَلْنا﴾

١ـ٤٣ـ قوله: ﴿إِنْ تَتُوبا إِلَى اللّٰهِ﴾ (التحريم (٦٦) / ٤) الآية.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

أقول: إشارة إلى عائشة و حفصة بإجماع المفسرين. و هذا يبطل قول النواصب أنّ عائشة أفضل من فاطمة أو مساوية لها.

۱ـ۴۵ـ قوله: ﴿فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُونَ ذِرٰاعاً فَاسْلُكُوهُ﴾ (الحاقة (۶۹) / ۳۲)

قال الصادق‌علیه‌السلام: معاوية صاحب السلسلة، و كان فرعون هذه الأمّة.

أقول: قوله: ﴿سَبْعُونَ ذِرٰاعاً﴾ لايريد هذا العدد فقط، بل يريد عدداً عظيماً كثيراً جداً؛ و كذا قوله: ﴿ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾ (الملك (۶۷) / ۴)؛ مراراً كثيرة و لايريد التثنية فقط، و هذا لغة العرب العرباء.

۱ـ۴۶ـ قوله: ﴿وَ أَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً﴾ (المزمل (۷۳) / ۲۰). قال: هو من غير الزكاة.

أقول: القول عام في الزكاة و غيرها من الصدقات.

۱ـ۴۷ـ قوله: ﴿يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ﴾ (القيامة (۷۵) / ۱۳). قال: ما قدّم من عمل. و ما أخّر: ما تحمل من وزر.

أقول: و قيل: ما أخّر، مثل وقف على الفقراء و مثل صدقة تفرق عليهم، و شبه ذلك.

۱ـ۴۸ـ قوله: ﴿السّاهِرَة﴾ (النازعات (۷۹) / ۱۴) موضع بالشام عند بيت‌المقدس.

أقول: الساهرة هي أرض القيامة.

۱ـ۴۹ـ قوله: ﴿أَرْسٰاهٰا﴾ (النازعات (۷۹) / ۳۲)؛ أي رفعها.

أقول: بل رمسها في الأرض و أدخل بعضها فيها.

۱ـ۵۰ـ قوله: ﴿فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾ (البلد (۹۰) / ۱۱). قال [الصادق‌علیه‌السلام]: نحن العقبة، لايصعد إلينا إلّا من كان منّا؛ ثم قال: يا أبان! ألا أزيدك فيها حرفاً هو خير لك من الدنيا و ما فيها؟ قلت: بلى جعلت فداك.

قال: فكّ رقبة. الناس مماليك النار كلّهم، غيرك و أصحابك فككتم منها. قلت: جعلت فداك! بماذا فككت منها؟ قال: بولايتكم أميرالمؤمنين علي‌بن أبي‌طالب‌علیه‌السلام.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

أقول: بولايته و ولاية الأحد عشر من ولده الأئمة المؤمنين؛ و إلّا دخل الزيدية و الإسماعيلية و الغلاة و غيرهم ممن ينتسب إلى الولاية و الشيعة، مع أن كلهم على ضلالة بالبراهين القاطعة و الدلائل القاهرة.

١ـ٥١ـ قوله: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ فِي كَبَدٍ﴾ (البلد (٩٠) / ٤). قال: خلق منتصباً و خلق كل شيء منكباً.

أقول: ليس تفسير لهذه الآية؛ فإن قوله: ﴿فِي كَبَدٍ﴾؛ أي في شدة و مكابدة أمور الدارين. و هذه الآية ربما تنطبق على قوله: ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (التين (٩٥) / ٤)؛ أي أحسن خلقة، لايجمع جميع الموجودات كلها، فكيف يكون هذا التفسير منطبقاً عليه؟

١ـ٥٢ـ قوله: ﴿وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدىٰ﴾ (الضحى (٩٣) / ٧). قال: ناسياً فأذكرك. و في حديث آخر قال: ضالاً في قوم لايعرفون فضل نبوتك، فهداهم الله بك.

أقول: الوجه الثاني خير من الأول.

و يحتمل وجه ثالث، هو أن يكون المعنى: و وجدك ضالاً عن النبوة فهداك إليها؛ أي عن شريعة الإسلام. و الكلام في الآية خارج عن مخرج الإمتنان و التكفير بالنعم و من ذهب أن يريد الذهاب عن الدين، فهو كفر.

و يحتمل وجه رابع أن يكون المراد الضلال عن المعيشة و ضيق المكسب، يقال لمن لايهدي وجه كسبه و طريق معاشه ضالّ.

و يحتمل وجه خامس أنيكون الضلال المراد به: و وجدك ضالاً بين مكة و المدينة عند الهجرة فهداك و سلك. هو جيد لولا أن الآية مكيّة إلّا أن يحتمل وجدك عليّ سيجدك.

و يحتمل وجه سادس معناه و قد ذكر قريب منه.

و روي في هذه الآية الرفع، فقريء يتيم فأوى إليك و ضال فهدى. على أن اليتم و الضال وجد و هو ضعيف.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

١ـ٥٣ـ قوله: ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾ (الهمزة (١٠٤) / ٧). قال: تقع في الفؤاد.

أقول: هذا يدلّ على العذاب الروحاني لأنّه أشدّ من الجثماني.

١ـ٥٤ـ قوله: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ﴾ (الكوثر (١٠٨) / ٢). قال: هو رفع يديك حِيال وجهك.

أقول: بل معناه: و انحر الأضحية يوم النحر. و هذا يدلّ على وجوب صلاة العيد. و الكوثر كثرة أولاد رسول‌الله من فاطمة عليها السلام فأنه لم‌يعقب من غيرها، فأورثه خلفاً عظيماً يزيدان عن مائة ألف.

١ـ٥٥ـ قال: و الكوثر: نهر في الجنة و قال: إن عمروبن العاص و العاص‌بن وائل كانا قاعدين، فمرّ بهما رسول‌الله، فقال أحدهما للآخر: و الله إني لأشنأه، فقال الآخر: دعه فقد أصبح مبتوراً قد دفن ابنه البارحة؛ يعني القاسم بن رسول‌الله صلى الله عليه وآله، فنزلت السورة. و الكوثر نهر في الجنة، أعطاه الله لنبيه عوضاً من القاسم ابنه.

أقول: و سياق الآية يدلّ على أنه الأولاد، فردّ على من أنكره، و يريد ذلك حكاية العاص. و هذا معجز لنبينا و لأنه إشارة إلى ذلك. و كان النبي حفظ هذا المعنى لقوله و أعظم آيات إليها من آية و أقول و أحرى.

١ـ٥٦ـ قوله: ﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ (المسد (١١١) / ٤). قال: كانت امرأته تسمع حديث رسول‌الله، ثم تسعى به إلى عدوه، فهو حملها الحطب.

أقول: أي تمشي بين الناس بالنمائم. و قيل: كانت تحمل العوسج و الشوك و تلقيه في طريق النبي و أصحابه.

٢. مباحث فقهی

٢ـ١ـ قوله: ﴿وَ لاتُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا﴾ (البقرة (٢) / ٢٢١)؛ متروك على حال لم‌تنسخ؛ فلايحلّ للمسلم أن يزوّج اليهودي و النصراني؛ و يحلّ للمسلم أن يتزوّج.

أقول: هذه المسألة فيها أقوال؛ فبعضهم قالوا: يحلّ مطلقاً، و بعضهم قال: يحلّ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

بالعقد المنقطع، و قال قوم: يحلّ في ملك اليمين فقط، و قال قوم: يحلّ في أهل الكتاب لا بالمجوسية. و بالجملة فالمسألة خلافية؛ فهذه الآية نصفها منسوخة و نصفها متروكة على حالها.

۲ـ۲ـ قوله: ﴿وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ (البقرة (۲) / ۲۲۲) الآية. لايحلّ للزوج أن يجامع أهله في المحيض في الفرج. فإن فعل في أول أيامها، فعليه أن يتصدّق بدينار. و في وسطها، فعليه أن يتصدّق بنصف دينار. و في أخر أيامها فعليه أن يتصدّق بربع دينار.

أقول: و هل هذه الكفّارة واجبة أو مندوبة، خلاف. و الحق: الاستحباب، لأنّ الأصل عدم الوجوب.

۲ـ۳ـ قوله: ﴿نِسٰاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾ (البقرة (۲) / ۲۲۳) الآية. قال قوم: هو القُبل و الدُّبر. و غلطوا لأن قوله: ﴿نِسٰاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾ يعني الزرع. و الزرع لايكون إلّا في الفرج و هو الولد، و أنّى بمعنى متى.

أقول: في وطي المرأة في الدبر خلاف. و الحق: الجواز، و به قال مالك.

۲ـ۴ـ (ذيل آية ۲۲۶ من سورة البقرة) روي أن أميرالمؤمنين عليه السلام بني حظيرة من قصب، و جعل فيها رجلاً آلى من امرأته بعد الأربعة أشهر، و قال له: إما أن ترجع إلى المناكحة و إما أن تطلق، و إلّا أحرقت عليك الحظيرة.

أقول: في إحراقه نظر، فإنه لايجوز حتماً. و إذا رجع بعد الأربعة أشهر، فلابد من الكفارة.

۲ـ۵ـ قوله: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰاتُ وَ طَعٰامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾ (المائدة (۵) / ۵)

قال الصادق عليه السلام: الطعام: الحبوب و الفواكه غير الذبائح، فإنهم لايذكرون اسم الله عليها خالصاً.

أقول: و الدليل على أن الآية خاصّة إن من جملة طعامهم الخنزير و الخمر، و هو محرّم إجماعاً. و الآية مخصوصة بما ذكره عليه السلام.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۲ـ۶ـ قوله: ﴿وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ (المائدة (۵) / ۵)؛ يعني أهل الكتاب يحلّ مناكحتهم، و هو ناسخ لقوله: ﴿وَ لاٰتَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ﴾ (البقرة (۲) / ۲۲۱) و إنما أحلّ الله نكاح أهل الكتاب الذين هم في دار الإسلام و يعطون الجزية.

أقول: إجماعنا الآن أنه لايجوز نكاح الكافرة، سواء كانت من أهل الكتاب أو لا اللهم إلّا أن يكون قد أسلم زوجها و بقيت هي على الكفر، فإنه يبقى نكاحه و يحل وطئها و كأنه المعنيّة هنا.

۲ـ۷ـ قوله: ﴿فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمٰا﴾ (المائدة (۵) / ۳۸) قال العالم عليه السلام: السارق يقطع في ربع دينار و قيمته.

أقول: و هو مذهب الشافعي و مالك. و قال أبوحنيفة: يقطع في عشرة دراهم، و هو باطل.[۱]

۲ـ۸ـ قوله: ﴿لاٰتَسْئَلُوا عَنْ أَشْيٰاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ﴾ (المائدة (۵) / ۱۰۱) الآية.

عن الباقر عليه السلام: إن صفية بنت عبدالمطلب مات لها ابن، فأقبلت. فقال لها عمربن الخطاب: غطي قرطك، فإن قرابتك من رسول‌الله لاتنفعك شيئاً. فقال له: و هل رأيت لي قرطاً يابن اللخناء؟ ثم دخلت إلى رسول‌الله صلى الله عليه و آله و بكت، و أخبرته بما قال عمر. فخرج فنادى بالصلاة جامعة. فاجتمع الناس، فقال: ما بال أقوام يزعمون إن قرابتي لاتنفع؟ لو قد قمت المقام المحمود و لشفعت في خارجكم لايسألني اليوم أحد من أبوه إلّا أخبرته. فقام رجل فقال: من أبي؟ فقال: أبوك غير الذي تدعى له، أبوك فلان‌بن فلان. فقام آخر فقال: من أبي؟ فقال: أبوك الذي تدعى له. و قال رسول‌الله صلى الله عليه و آله ما بال الذي زعم أن قرابتي لاتنفع لايسأل؟ فقام عمر و قال: أعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله، اعف عني يا رسول‌الله، عفا الله عنك. فنزلت الآية.

۱. (أقول: و المشهور أن الإمام مخيّر في ذلك كلّه): هذه العبارة تكون في حاشية نسخة ۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

أقول: الأب من الزنا لايسمى أباً شرعياً و لا من يولد من نطفته أباً و لا أمّاً (كلام المؤلف في هامش نسخة ١).

٢ـ٩ـ ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهاجِرُوا﴾ (الأنفال (٨) / ٧٢) الآية؛ نزلت في الأعراب. و ذلك أن رسول‌الله صالحهم على أن يدعهم في بواديهم و لايهاجرون إلى المدينة، على أنه إن احتاج إليهم للحرب دعاهم، و ليس لهم في الغنيمة نصيبٌ.

أقول: في هذا نظر. و كذلك أنكر ابن ادريس رحمه‌الله، فإن الغنيمة تقسم في المقاتلة إجماعاً.

٢ـ١٠ـ (بعد آية ٧ من سورة التوبة) ...فقال رسول‌الله: فإني أقول لكم كما قال: أخي يوسف لإخوته: ﴿لاتَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ﴾ (يوسف (١٢) / ٩٢)؛ إن الله حرّم مكة يوم خلق السماوات و الأرض، لم‌تحلّ لي لأحد قبلي و لاتحلّ بعدي و لم‌تحلّ إلا ساعتي هذه. ثم قال: ألا كل دم كان في الجاهلية فهو تحت قدمي، و أول ما أضيع دم ربيعة بن الحرث بن عبدالمطلب، و كان قتلته هذيل. و كل مأثرة كانت في الجاهلية فهي مردودة إلا سقاية الحاجّ و سدانة الكعبة. و المؤمنون إخوة تكافأ دماؤهم، يسعى بذمّتهم أدناهم، و هم يد على من سواهم، و لاتنكح المرأة على عمتها و لا على خالتها.

أقول: اليوم المعمول عند الإمامية إنهما ينكحان بإذن العمة و الخالة.

٢ـ١١ـ قوله: ﴿وَ أَوْصانِي بِالصَّلاٰةِ وَ الزَّكاٰةِ﴾ (مريم (١٩) / ٣١)؛ قال: زكاة الرءوس الفطرة، لأنّ جلّ الناس ليس لهم أموال، و إن الفطرة على الغنيّ و الفقير و الصغير و الكبير.

أقول: ليس على الفقير و لا على الصغير واجبة فطرة. و كأنه يريد أن الفقير و الغني إذا عالهما غني، وجب عليه فطرتهما. و كذا إذا عال الصغير، وجب عليه.

٢ـ١٢ـ قوله: ﴿وَ داوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ إِذْ يَحْكُمٰانِ فِي الْحَرْثِ﴾ (الأنبياء (٢١) / ٧٨) الآية.

قال: كان رجل في بني‌إسرائيل له كرم، فنفشت فيه غنم لرجل بالليلة فأفسدته. فجاء صاحب الكرم إلى داود، فاستعدى على صاحب الغنم. فقال: اذهب إلى

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

سليمان ليحكم بينكم. فقال سليمان: إن كانت الغنم أكلت الأصل و الثمرة، فعلى صاحب الغنم أن يدفع إلى صاحب الكرم الغنم و ما في بطونها. و إن كانت ذهبت بالفرع و لم‌تذهب بالأصل، فإنه يدفع ولدها إلى صاحب الكرم.

و كان هذا حكم داود و إنما أراد أن‌يعرف بني‌إسرائيل أنّ سليمان وصيّه بعده، و لم‌يختلفا في الحكم. و هو قوله: ﴿فَفَهَّمْنٰاهٰا سُلَيْمٰانَ وَ كُلاًّ آتَيْنٰا حُكْماً وَ عِلْماً وَ سَخَّرْنٰا مَعَ دٰاوُدَ الْجِبٰالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنّٰا فٰاعِلِينَ﴾ (الأنبياء (٢١) / ٧٩)؛ و إنّ داود حكم للذي أصاب زرعه رقاب الغنم. و حكم سليمان الرسل و الثلاثة و هو اللين.

أقول: الحكم في هذه القصة إنّ صاحب الزرع إن كان قوياً في حفظه لا شيء له مالاً، كان على صاحب الغنم قيمة الزرع، و إن استوصل. و إن لم‌يستوصل و ذهب بعضه بعضاً أو عيب، كان عليه الأرش.

٢ـ١٣ـ قوله: ﴿الزّٰانِي لاٰيَنْكِحُ إِلاّٰ زٰانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزّٰانِيَةُ لاٰيَنْكِحُهٰا إِلاّٰ زٰانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (النور (٢٤) / ٣)؛ هو ردّ على من استحلّ التزويج بزانية و التمتّع بها.

أقول: و المجمع عليه اليوم ـ و هو سنة سبع و ثلاثين[1] و سبع مأة ـ أنه يجوز الزواج بالزانية و التمتع بها، لكنه مكروه، لأنّ الزوجة إذا زنت لم‌تحرم على زوجها، فكذلك الزانية قبل التزويج. و المعنى أن الزانية لاينكحها بلا عقد إلّا زان إن كان مسلماً أو مشركاً إن كان كافراً و هو حق، و كذلك الزاني. و نزلت هذه الآية في نساءٍ كنّ بمكة خشبة و سارة و الرباب كانا يغنين بهجاء رسول‌الله، فحرّم الله نكاحهنّ و هي جارية في‌الناس.

٢ـ١٤ـ (ذيل آية ۴ من سورة النور) و روي في الخبر أن رجلاً جاء إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فقال: يا أميرالمؤمنين! زنيت فطهّرني. فقال له: أ بك جنة؟ قال: لا. قال: فتقرأ من القرآن شيئاً؟ فقرأ. فقال: من أنت؟ فقال: رجل من مزينة أو جهينة.

١. شايد بتوان اين كلمه را «ثمانين» نيز خواند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

فقال: اذهب حتّى نسأل عنك، فسأل عنه، فقالوا: يا أميرالمؤمنين هو رجل مسلم صحيح العقل. ثم رجع إليه، فقال: يا أميرالمؤمنين! زنيت فطهّرني. فقال: ويحك ألك زوجة؟ قال: نعم. قال: أفكنت حاضرها أو غائباً عنها؟ قال: كنت حاضرها.

قال: اذهب حتّى أنظر في أمرك. فجاء الثالثة، فأعاد عليه أميرالمؤمنين الكلام الأوّل، ثم قال: اذهب. فجاء في الرابع فأمر أميرالمؤمنين قنبراً أن يحبسه ثم نادى أميرالمؤمنين: أيها الناس إن هذا رجل يحتاج أنيقيم عليه حداً لله، فأخرجوا متنكّرين، لايعرف بعضكم بعضاً و معكم أحجار. فلما كان من الغد أخرجه أميرالمؤمنين بالغلس و صلّى ركعتين، ثم حفر له حفيرة و وضعه فيها. ثم نادى أميرالمؤمنين: أيها الناس إن هذه حقوق الله لانبطلها، فمن كان لله عنده حق مثله فلينصرف، فإنه لايقيم الحدّ لله من عليه الحدّ. فانصرف الناس إلّا أميرالمؤمنين و الحسن و الحسين. فأخذ أميرالمؤمنين حجراً و كبّر أربع تكبيرات و رماه به، ثم فعل الحسن مثله، ثم فعل الحسين مثله. فلما مات أخرجه أميرالمؤمنين و صلّى عليه. فقالوا: يا أميرالمؤمنين ألا تغسله؟ فقال: قد أغسل بماء هو طاهر منه إلى يوم القيامة. ثم قال أميرالمؤمنين: أيها الناس من أتى هذه القاذورة فليتب إلى الله فيما بينه و بينه، فوالله لتوبته إلى الله في السر أفضل من أنيفضح نفسه و يهتك ستره.

أقول: إذا انصرف الناس كلهم، فإنّ كلهم لله عليه حد، فما الحكم؟ فيه إشكال لايخفى.

۲ـ۱۵ـ(ذيل آية ۳۰ من سورة النور) قال العالم عليه السلام: كل آية في القرآن في ذكر الفروج، فهي من الزنا إلّا هذه الآية، فإنها من النظر، فلايحل لرجل مؤمن ينظر إلى فرج أخيه، و لايحلّ للمرأة أنتنظر إلى فرج أختها، و لاينظر بعضهم إلى بعض، فقد حرّم ذلك.

أقول: يجوز للرجل أن ينظر إلى فرج امرأته، و كذلك يجوز للمرأة أنتنظر إلى فرج زوجها، و يجوز للرجل أنينظر إلى فرج جاريته، و للجارية أنتنظر إلى فرج مولاها، و للطبيب أنينظر إلى فرج من يعالجه، و ذلك لمكان الضرورة، و لايجوز

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

لغيرها ذلك.

٢ـ١٦ـ قال العالم عليه السلام: الكفّين و الأصابع، ثم أطلق النظر لقوم معروفين لايحلّ لغيرهم، فقال: ﴿وَ لايُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّٰ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آبٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنٰائِهِنَّ أَوْ أَبْنٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوٰاتِهِنَّ أَوْ نِسٰائِهِنَّ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ﴾ (النور (٢٤) / ٣١)

أقول: قيل: هي العبيد. و قيل: هم الخادم المجبوب. و قيل: من الجواز و الأخير ليس بتخصيصه معنى ﴿أَوِ التّٰابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجٰالِ﴾ الحاجة من الرجال ﴿أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلىٰ عَوْرٰاتِ النِّسٰاءِ﴾ و كان النساء يحضرن مسجد النبي صلى الله عليه و آله فيصلّين معه وراء، الرجال و ربما كان على المرأة الخلخال المجوف، فاذا مشت سمع صوته. فنهى الله عن ذلك و حظر عليهنّ، فقال: ﴿وَ لايَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مٰا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾

٢ـ١٧ـ قوله: ﴿وَ لاتُكْرِهُوا فَتَيٰاتِكُمْ عَلَى الْبِغٰاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً﴾ (النور (٢٤) / ٣٣)؛ فإن العرب كانوا يشترون الإماء فيضعون عليهم الضريبة الثقيلة، و يقولون ازنوا و اكسبوا. فحرّم الله ذلك عليهم و هو سنة سبع و ثمانين و سبعمائة.

أقول: و هو إلى الآن جائز عندهم يشترون الأمة و يضربن عليها الضرائب. رأيت ذلك في بني‌خفاجية و غيرهم من العرب، لاينكر بعضه على بعض. و البغاء: الزنا. ثم قال: و من يكرههن على ذلك ﴿فَإِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرٰاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ أي لهن، لايؤاخذهنّ الله بذلك إذا أكرهن عليه و إنما يؤاخذ الكره لها أشد المؤاخذة.

٢ـ١٨ـ قوله: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتٰاتاً﴾ (النور (٢٤) / ٦١)؛ يعني إذا حضر صاحبه أو لم‌يحضر إذا ما ملكتم مفاتحه.

أقول: اختلف في المراد بقوله: ﴿أَوْ مٰا مَلَكْتُمْ مَفٰاتِحَهُ﴾

فقيل: هو بيت عبد و قيل: بيت وكيله.

و قيل: غير ذلك. فالأكل مباح لكم، فكانوا لايمتنعون بعد ذلك و الأكل.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]